

## آن ها دیگر خانه ای نمی سازند

کاظم فرج اللهی، مصطفی دهقان، لاله رشیدی

یکشنبه چهاردهم مهر ۱۳۸۷

سال ۱۳۵۹؛ جنگ ایران و عراق آغاز شده است. در تمامی منطقه‌ی لرستان، در هر گوشه و کنار که سرک میکشی نوای يك موسیقی محلی، «لرهای غیور و با شهامت» را دعوت به حضور در جبهه‌ها میکند. آوای «دایه‌دایه، وقت جنگه» اگرچه در اصل اشاره به جنگی دیگر و جایی دیگر دارد ولی در حال حاضر وسیله‌ای شده است برای تشجیع لرهای ایرانی. کوهدشت یکی از شهرهای استان لرستان است. این شهر تا پایان جنگ بیش از ۲۰ بار توسط موشک‌های عراقی بمباران میشود. حجم تخریب و



مصیبت وحشتناک است. مردم بیگانه این شهر زیر آوار خانه‌هایشان دفن میشوند، فرزندان شان قطعه قطعه میشود، مرزعه‌هایشان در آتش جنگ میسوزد؛ ولی امید، هنوز برای مردم این دیار، چراغ روشنی است که در انتهای این کوچه‌ی سیاه، در باد تکان میخورد.

سال ۱۳۶۵؛ جنگ هنوز به پایان نرسیده ولی گویی جنگی دیگر نیز آغاز شده است. آسمان، بخیل شده و لب‌های ترک خورده‌ی زمین، رویش دانه را عقیم می‌کند. در این وانفسا بولدوزرها و مأمورین هم به راه افتاده‌اند و کورپزخانه‌ها را به بهانه‌های نداشتن مجوز و ایجاد آلودگی، ویران میکنند. کسی به این موضوع فکر نمیکند که میبایست قبل از فرود آوردن شمشیر عدالت، کمکی در مدرن کردن این کارگاه‌های سنتی کرد.

سال ۱۳۷۵؛ جنگ به پایان رسیده و دولت توسعه‌ی اقتصادی برسرکار است. نتایج سرشماری سالانه اعلام میشود. کوهدشت با نرخ بیکاری ۳۷/۶ درصد، مقام دوم کشور را داراست. هنوز کورسوی امیدی در چشمان مردم این دیار دودو میزند.

سال ۱۳۸۵؛ عمر دولت توسعه‌ی اقتصادی به پایان رسیده، پس از آن، دولت توسعه‌ی سیاسی هم آمده و پس از مدتی رفته است. اینک دولت توسعه‌ی عدالت بر سر کار است. نتایج سرشماری سالانه اعلام میشود. نرخ بیکاری کوهدشت، ۴۰/۳ درصد؛ مقام اول کشور. اما این رتبه و مقام برتر صرفاً به آمار بیکاری محدود نمیشود. کوهدشت در وقوع جرم، مهاجرت، خشکسالی، قاچاق مواد مخدر و هزار بلیه‌ی دیگر نیز صاحب مقام و عنوان شده است. به این بلایا، نرخ بسیار بالای خودکشی و خودسوزی و افسردگی را نیز اضافه کنید. چرخ گردون، دست و دلبازانه مصائبش را به این مردم هدیه داده است.

اما نه! تنها مصیبت که نبوده؛ کوهدشت سرآمد فارغ‌التحصیلان دانشگاهی در بین شهرهای استان لرستان است و البته سرآمد بیکاری فارغ‌التحصیلان دانشگاهی. سرمایه‌های فرهنگی این شهر در سایه‌ی دود افیون و نفیر گلوله‌های

سارقان مسلحی که از فرط ناچاری و نداری به جرم وجحه روی آورده‌اند، فراموش شده است. ایرانیان، کوهدشت را با حقی که بر ذمه‌ی فرهنگ این سرزمین دارد نمی‌شناسند. کوهدشت در فرهنگ مردم زمانه‌ی ما یعنی چهار راه‌های جنوب شهرمان و کارگران تشنه‌ی کار نشسته در آنجا. کوهدشت در فرهنگ مردم زمانه‌ی ما یعنی قاچاق مواد مخدر، سرقت مسلحانه. کوهدشت و لر، یعنی مضحکه‌ی برنامه‌های طنز رادیو و تلویزیون. کوهدشت و لر یعنی ترانه‌ی «عمله دسته دسته، سر چهارراه نشسته».

سال ۱۳۸۷؛ صبح يك روز آفتابی در ابتدای تابستان. درست روز دهم تیرماه؛ درست هنگامی که در پایتخت این مملکت هرکس به کار خودش مشغول است؛ درست هنگامی که نمایندگان مجلس، وکیل الدوله یا وکیل المله خوانده شدن و تنظیم لایحه‌ی حمایت از خانواده و بررسی مدرک تحصیلی وزیر کشور را بزرگترین مسئولیت مجلس می‌دانند؛ درست هنگامی که دولت و دولتیان سرگرم پاشیدن بذر عدالتند، درست در همین زمان، کارگران ساختمانی کوهدشتی فارغ از تمام این یقه درانیهای عدالتخواهانه در محله‌ای سعادتمند که خانه‌ی بخش زیادی از مسئولین این شهر و مملکت، از شورای شهر تهران گرفته تا مجلسیان و وزرا در آن قرار دارد، مشغول به کارند. آن‌ها کمتر از يك ماه است که به کار گرفته شده‌اند. در ابتدای کار، پس از مشاهده‌ی وضع بسیار نامناسب ساختمان، ترس بر وجودشان مینشیند، اما با وعده‌ی اضافه شدن دستمزد از طرف کارفرما، که برحسب اتفاق از کارمندان ارشد شهرداری منطقه‌ی ۲ است، اکثریت راضی میشوند و یکی دو نفر نیز از ادامه‌ی کار صرف‌نظر میکنند.

صبح روز دهم تیرماه ۱۳۸۷ است، آن‌ها مشغول به کارند درحالی که نمیدانند تازه دیروز قرارداد تخریب این ساختمان میان يك شرکت پیمانکاری وابسته به شهرداری با يك شرکت پیمانکاری دیگر - که آن هم وابسته به شهرداری است - منعقد شده است. آن‌ها همچنان مشغول به کارند در حالی که نمیدانند براساس قانون، کارفرما میبایست آن‌ها را بیمه کند و محلی را در بیرون از آن ساختمان برای اسکان آن‌ها فراهم آورد. کسی به آن‌ها یاد نداده است که تخریب يك ساختمان اساساً باید به چه شکلی انجام شود و اینکه این ساختمان را به علت متلاشی شدن ستون‌های اصلی آن نمیشود با باربرداری مرحله به مرحله تخریب کرد. تنها چیزی که به آن‌ها گفته شده این است که درب، پنجره، کابینت، دستگیره‌ها و دیگر وسایل ساختمان را در نهایت دقت خارج کنند تا پیمانکار بتواند آن‌ها را به اسکناس نزدیک کند.

اما در ساعت ۸ و ۳۴ دقیقه صبح روز دهم تیرماه ۸۷، آن‌ها دیگر برای همیشه دست از کار کشیده‌اند. دستان آن‌ها دیگر آجری بر آجر دیگر نخواهد گذاشت و ملاتی برای سعادتمندی به عمل نخواهد آورد. از ساعت ۸ و ۳۴ دقیقه روز دهم تیرماه ۸۷ آن‌ها دیگر هیچ وقت بیکار نخواهند بود، بر سر چهار راه خواهند نشست، برای خانواده‌ی فقیر خود پول خواهند فرستاد، زمین‌های خشک اطراف شهر خود را خواهند دید.

در ساعت ۸ و ۳۴ دقیقه‌ی روز دهم تیرماه ۸۷، ساختمان ۱۰ طبقه‌ای واقع در سعادت‌آباد فرو ریخت و پیکر ۱۷ کارگر کوهدشتی را درهم کوبید. ۱۷ جان عزیز در کمتر از ثانیه‌ای بی جان شدند و آرزوها و حسرت‌هایشان را با خود به گور بردند.

۱۳ نفر از آنان کمتر از ۳۰ سال سن داشتند، ۱ نفر مجرد بودند، یکی از آنان تازه داماد و یکی دیگر چند روزی از نامزدیش گذشته بود. چهار نفر از آن‌ها پدر خانواده‌هایی با ۳ تا ۷ فرزند بودند، دو نفر از آنها دانشجو و یکی دیگر در انتظار نتیجه‌ی کنکور خویش بود. چهار نفر از آن‌ها پدر و فرزند بودند و چهار نفر برادر و همه با هم فامیل.

ساختمان سعادت آباد فرو ریخت؛ به همین سادگی. فاجعه‌ای که نباید، اتفاق افتاد و اینک وقت آن است که همه خودی نشان دهند. آنان که مقصود تلفن‌هایشان را به کار می‌اندازند، اما آن طرف خط خانواده‌های کارگران نیستند، کسان دیگری هستند که باید کاری کنند، برنامه‌ای ترتیب دهند، چیزی را بپوشانند، ورقه‌ای را امضا کنند.

اما تلفن خانواده‌ها نیز کم کم به صدا در می‌آید. خانواده‌ها در تب و تاب عزیزانشانند اما آن قدر توانا نیستند که بتوانند پول مسافرت به تهران را فراهم کنند. چند نفری به راه می‌افتند. به سرعت خود را به تهران می‌رسانند. مقصد: شمال غرب تهران، سعادت آباد.

پدر یحیا و فریبرز سعادت، دو برادری که در آن ساختمان جان دادند، خود چند صبحی کارگر آن ساختمان بوده است. او می‌گوید: «صبح روز حادثه، تهران بودم. از ماجرا که خبردار شدم بلافاصله خودم را به ساختمان رساندم، مهندس م. که از کارمندان ارشد شهرداری است و در روزهای پیشین خود را مهندس ناظر تخریب معرفی کرده بود همین که من را آنجا دید با تعجب به سمت من آمد و گفت: ای، من فکر کردم تو هم مردی!»؛ به همین سادگی.

کریم آزادبخت که برادر و پسر عموهای خود را در آن حادثه از دست داده می‌گوید: «اگر جسدی پیدا میشد، آن را بلافاصله به سردخانه منتقل نمی‌کردند. آن‌ها منتظر میشدند تا جسد دیگری پیدا شود و تعداد اجساد به دو نفر برسد تا آن وقت آن‌ها را با يك آمبولانس به سردخانه منتقل کنند. اعتراض کردیم و علت را جویا شدیم. به ما گفتند که بنزین نداریم و برای ما صرف نمی‌کند که با يك آمبولانس يك جسد را منتقل کنیم.»

کریم آزادبخت هنوز کبودی باتوم مأمورین نیروی انتظامی را بر بدن خود به یادگار دارد. ماجرا از این قرار بوده که پس از اصرار وی بر دیدن جسد برادرش، یکی از مأمورین نیروی انتظامی وی را نواخته و «لرهای وحشی» خطابش کرده است.

اجساد کم‌کم از زیرآوار خارج میشوند و نمایندگان خانواده‌ها نیز کم‌کم به تهران می‌رسند. آن‌ها علاوه بر این که داغ عزیزانشان را بر دوش میکشند باید شب را نیز مهمان خیابان‌های تهران باشند. هیچ مسئول محترمی در شهرداری منطقه‌ی دو، که بیشترین تقصیر را در بروز این فاجعه داشته، به فکرش نیز خطور نمی‌کند که حداقل آسایشی برای داغدارانی که منتظر خارج شدن جسد عزیزانشان از زیرآوار هستند، فراهم کند. بی‌شک خرج اسکان دو روزه‌ی این چند نفر، يك هزارم خرج مراسم و جشن‌هایی که شهردار آن ناحیه برای رضای خدا برگزار میکند هم نمیشود. پیکرهای بی‌جان، به هر ترتیب از زیر آوار خارج و به سردخانه‌ی کهریزك منتقل میشوند. اجساد، هم به علت شیوه‌ی خروجشان از زیر آوار و هم به علت نگهداری نامناسب در سردخانه‌ی کهریزك، متعفن میشوند و پس از انتقال به کوه‌دشت، که آن هم ماجرای تلخی دارد، کمتر کسی قادر می‌شود آن‌ها را غسل دهد. به هر حال اجساد آن ۱۷ نفر پس از چند روز در خاک شهرشان آرام می‌گیرد.

می‌گویند خاک مرده سرد است. مرده را که به خاک می‌سپری، داغش کم‌کم سرد میشود و راه تحمل درد فراق کم‌کم هموار. ما روز ۲۲ شهریورماه ۸۷ برای گرفتن گزارش به کوه‌دشت رفتیم، داغ این خانواده‌ها سرد که نه، گرم‌تر هم شده است. خاک مرده‌ای که به ناحق مرده باشد هیچ وقت سرد نیست.

### چرایی وقوع حادثه

این موضوع که ساختمان در ابتدا در سه طبقه ساخته شد و پس از آن با چشم‌پوشی مصلحتی ناظران شهرداری و بدون

رعایت موازین قانونی و ایمنی و همین طور نادیده گرفتن مصلحت ساکنانی که در این ساختمان و ساختمان‌های مجاور ساکن خواهند شد، ۷ طبقه دیگر هم روی آن ساخته و به یک ساختمان ۱۰ طبقه و ۳۲ واحدی تبدیل شد، یا این مسئله که این ساختمان در سال ۱۳۸۳ شروع به شکست و نشست کرده و علائم خطرناک بودن در آن دیده شده و از ساکنانش تخلیه شده و برای حفظ ایمنی ساختمان‌های مجاور، ضرورت تخریب هرچه زودتر آن محرز گردیده مسئله مهمی است که جای بحث مستقلی دیگری دارد اما آنچه در این جا مورد نظر ماست این است که چرا این گونه تخریب شد و چنین فاجعه‌ای آفرید. آیا راه دیگری برای تخریب وجود نداشت؟

ماجرای تخریب به این شکل است که به دلیل نبود اراده ی واحد و هماهنگیهای لازم بین مالکان واحدهای ۳۲ گانه برای تخریب ساختمان، سرانجام مسئولیت تخریب ساختمانی که هر لحظه با فرو ریختنش میتواندست برای ساختمان های مجاور و ساکنان آن‌ها و همین طور برای رهگذران خطرآفرین باشد به عهده ی شهرداری قرار گرفت. قاعده بر این است که شهرداری با حفظ مسئولیت خود در این زمینه، اجرای چنین پروژه‌ای را به شرکتی که دانش و صلاحیت فنی، تجربه، سابقه و امکانات کافی دارد واگذار کند. تخریب ساختمان‌های بلند مرتبه کاری بسیار حساس و در عین حال خطر آفرین است به همین دلیل انتخاب شرکت پیمانکار یا مجری برای تخریب این گونه بناها امری بسیار خطیر بوده و دقت و ریزبینی بسیار لازم دارد.

بر اساس نظر کارشناسان، تخریب ساختمان‌های بلند مرتبه به سه روش صورت می گیرد؛ ۱- تخریب بوسیله انفجار محاسبه و مهار شده ۲- تخریب با استفاده از گوی سنگین ۳- بار برداری مرحله به مرحله که در ساختمان‌هایی انجام می شود که پایه ها و ستون های ساختمان سالم و نسبتاً مستحکم هستند. در این روش، باربرداری به ترتیب از بالاترین طبقات به سمت پایین ترین طبقات انجام می شود.

اما در سعادت آباد چگونه عمل شد؟ تخریب ساختمان ۱۰ طبقه‌ای که به دلیل ساخت غیراصولی اش از سال‌ها قبل در حال نشست و ریزش بوده و نشست و ریزش ناگهانی آن هر لحظه محتمل بود، نهایتاً به شخصی سپرده می شود که بر اساس گفته ی کریم آزاد بخت (برادر یکی از کشته شدگان) و مندرجات موجود در گزارش هیئت منتخب کارشناسان رسمی دادگستری خطاب به بازپرس شعبه ۵ کارکنان دولت، فاقد شرکت ثبت شده بوده و تخصص، پیشینه و سرمایه ی لازم را هم برای این کار ندارد!

جهت کلی اخبار و گزارش‌های منتشر شده در روزهای نخست حادثه به گونه‌ای بود که گویا شخصی به نام «ح.» ساکن اسلامشهر، پیمانکار اصلی و مقصر و مسبب همه ی این ماجراهاست. اما واقعیت این است که این شخصی فقط در حد یک سرکارگر یا نهایتاً مباشر بوده است. او فقط عامل دعوت به کار همشهریان خود و به کارگیری آنها در این ساختمان و سودجوییهای خاص خود بوده است. طبق گزارش هیئت کارشناسان، طی توافق‌نامه‌ای، شهرداری منطقه‌ی ۲ تهران مراتب و موارد تخریب را در تاریخ ۸۷/۳/۱۲ به شرکت «ن.» ابلاغ میکند. و باز هم بر اساس همین گزارش طی قراردادی در ۸ ماده و ۲ تبصره، شرکت «ن.» در تاریخ ۸۷/۴/۹ (یک روز قبل از حادثه) موارد تخریب را به شرکت «آ.» ابلاغ میکند. لازم به ذکر است که این شرکت‌ها هر دو از شرکت های وابسته یا زیر مجموعه‌ی شهرداری منطقه ۲ هستند ولی علی رغم این قراردادها و علیرغم اینکه آیا این دو شرکت اصولاً صلاحیت انجام چنین پروژه‌ای را دارند یا خیر، هیچ کدام از این دو شرکت در کارگاه محل حادثه حضور نداشته اند و به گونه‌ای رفتار

میشده که گویا آقای «ح.» پیمانکار مجری، و مهندس «م.»، که از کارمندان ارشد شهرداری منطقه ۲ است، مهندس ناظر تخریب در کارگاه هستند. حداقل برداشت کارگران کارگاه چنین بوده است.

بر اساس گفته ی آزادبخت در استناد به گزارش کمیته ی مذکور، مبلغ یا هزینه ی مورد توافق برای انجام این کار ۱,۴۴۰,۰۰۰,۰۰۰ ریال قرار گرفته است که طبق گفته ی کارشناسان این رشته، این رقم عجیب و باور نکردنی که کفاف هزینه ی تخلیه و حمل نخاله‌های این ساختمان را هم نمیدهد، گویای فراهم شدن بستر و بسته شدن نطفه ی فاجعه ایست که همگان در سعادت آباد دیدند.

لایه ی بیرونی و بخش عیان این فاجعه، کشته شدن ۱۷ کارگر بیگناه زیرآوار صدها تن خاک و مصالح ساختمانی یا زیر «آوار سودجویی...» است.

بر اساس شواهد موجود به پیمانکار اجازه داده شده بود برای جبران پایین بودن مبلغ قرارداد میتواند اثاثیه، لوازم و مصالح به کار رفته در ساختمان را برداشته و به نفع خود از آن ها استفاده کند. آقای «سعادتی»، تنها شاهد و بازمانده ی این حادثه میگوید: «آقای ح. کار را با جداسازی و انتقال کابینت‌های آشپزخانه‌ها، در و پنجره‌ها، شیرآلات و از همه خطرناک‌تر، خارج کردن آسانسور ساختمان شروع مینماید.»

در ساختمانی که طبق گواهی عکس‌ها و شواهد به جا مانده، ستون مرکزیاش متلاشی شده و هر ساعت و هر لحظه در حال شکست و نشست بیشتر بوده است و صداهای ناشی از شکست و نشست این ساختمان، همسایگان را به وحشت انداخته، ضربزدن، ایجاد تنش و حتا صدا میتواند بسیار خطرناک باشد. بر اساس فایل صوتی موجود در گوشی موبایل مرحوم موسا آزاد بخت، او به شخص دیگری میگوید، «این ساختمان نشست مکرر دارد و صداهای ناشی از آن ما را به وحشت میاندازد.» اما متأسفانه پیمانکار سودجو و غیرمتخصصی که برای این کار برگزیده شده (توسط چه کسانی؟) این کار خطرناک را، آن هم از طبقات پایین ساختمان شروع میکند. جالب است که بدانید در روز حادثه کلیه ی جان باختگان در طبقه دو و سه مشغول به کار بوده‌اند!

نکته ی تامل برانگیز دیگر این است که قرارداد تخریب بین شرکت «ن.» و شرکت «آ.» در تاریخ ۸۷/۴/۹ منعقد شده است، در حالی که کار تخریب ساختمان، چنان که در بالا گفته شد، از بیست و چند روز قبل آغاز شده بود. در روز حادثه یعنی ۸۷/۴/۱۰، هنوز هیچ قرارداد رسمی پیمانکاری و همچنین هیچ نوعی قرارداد کاری بین کارگران و کارفرما وجود نداشته است. نتیجه اینکه کارگاه و کارگران آن از هیچ نوع پوشش و حمایت بیمه‌ای برخوردار نبوده اند، در حالی که آقای ح. به دروغ به آقای سعادتی گفته بود شما بیمه هستید.

آقای سعادتی که خود و دو فرزندش از بیست و چند روز قبل از حادثه در این کارگاه مشغول به کار بوده‌اند اضافه میکند: «در ضمن کار روزانه چندین بار صداهای وحشتناک که حکایت از نشست مجدد ساختمان داشت، شنیده میشد. میدانستیم خطرناک است و میترسیدیم. اما در هر بار اعتراض آقای ح. و آقای مهندس م. به ما اطمینان میدادند که خطری وجود ندارد. به ما می گفتند اگر این ساختمان ریختنی و خراب شدنی بود از سال ۸۳ تا امروز خراب شده بود. خیالتان راحت باشد! من مهندس هستم و میدانم که نمیریزد و محکم است.» آقای سعادتی می گوید: «ما فکر میکردیم آنها بهتر از ما میدانند.»

مرحوم علی حسین یوسفیان (از کشته شدگان حادثه) شب قبل از حادثه طی تماس تلفنی با خانواده‌اش میگوید: «دیگر خیالم

راحت شده. با آقای مهندس م. صحبت کرده‌ام و او به ما اطمینان داده و گفته که این ساختمان محکم است و نخواهد ریخت.»

سعادت می‌گوید: «در برابر اعتراض ما به نا امن بودن کارگاه، دستمزد روزانه‌مان را که ۱۵ هزار تومان مقرر شده بود افزایش می‌دادند. مزد روزانه‌ی ما در حرف و به صورت شفاهی ابتدا به ۲۰، بعدها به ۲۵ و حتی ۳۰ هزار تومان هم رسید. ما ضمن ترس از جانمان، ولی خوشحال بودیم که میتوانیم روزانه این قدر پول بگیریم و برای خانواده‌مان بفرستیم. فکر میکردیم با کار در این ساختمان و دریافت این دستمزدها میتوانیم بخشی از مشکلات زندگیمان را حل کنیم.» هیچ‌کس نمیداند واقعاً افزایش دستمزدی در کار بوده یا نه زیرا بر اساس گفته‌ی تنها شاهد زنده و بسیاری از بازماندگان قربانیان، تا آخرین روز کار و حتی تا به امروز که دو ماه و اندی از حادثه می‌گذرد هیچ‌مزدی به کسی پرداخت نشده است!

\*\*\*\*\*

به هر حال این حادثه اتفاق افتاد و ما امروز فقط لایه بیرونی و عیان آن، یعنی مرگ ۱۷ جان زحمتکش و مظلوم را میتوانیم ببینیم. این که در اثر نبودن این ۱۷ جان شریف، بر فرزندان و خانواده‌های آنان چه خواهد گذشت و سرنوشت آنان در نبود این نان آوران چه خواهد شد، داستان دیگری است که پایان آن میتواند به درازای عمر فرزندان و بازماندگان آن‌ها باشد؛ همان‌گونه که مصایب و عوارض جنگ تا سال‌ها پس از پایان آن در همین سرزمین کوه‌دشت و لرستان و هر سرزمین جنگ زده‌ی دیگری ادامه خواهد داشت. اما سوال این است که با ناامیدی این مردم مصیبت زده چه می‌توان کرد؟

انجمن فرهنگی هنری سایه

۱۴ مهر ۱۳۸۷